بسم اللَه الرحمن الرحيم

وربما يقالُ فيه انّ هذا الحكمَ منقوضٌ بالنسب و الافاضات اللاحقه لذات المبدأ تعالى لجريانِ الحجه المذكوره فيها فيلزم أن يكونَ تلك الإضافات واجبه الحصول له تعالى بحسب مرتبه ذاته بلا مدخليه الغير فيها.

عرض شد مرحوم صدرالمتألهين در دو اشكالى كه نسبت به اتصاف ذات حق به صفات اضافيه و انتزاعيه وارد شده جوابى دادند. اشكال اول اينكه شكى نيست در اينكه متعلق اين صفات انتزاعيه و اضافيه حق، ممكن الوجود هستند نه واجب الوجود مانند مخلوقات، مرزوقات و امثال ذلک؛ از اين نقطه نظر چون نتيجه تابع اخص مقدمات است گرچه در يک طرف اين صفات، واجب الوجود قرار دارد و در طرف ديگر ممكن الوجود قرار دارد پس بنابراين نتيجه تابع آن مقدمه نازلتر و ادون خواهد بود لذا اين صفات از نقطه نظر تعلقش به ذات حق به واسطه امكان ذاتى اين ممكنات، ممكن بالذات

خواهند بود برای واجب‌الوجود و واجب‌الوجود بالنسبه به مخلوقات خود امکان بالقیاس الی الغیر خواهد داشت چون امکان بالغیر که محال است یک شیءای اتصاف امکان خود را از ناحیه غیر دریافت کند این محال است یا یک شیء از ناحیه غیر وجوب را دریافت می‌کند یا هیچ چیز دیگری را، اما اینکه امکان را از ناحیه غیر دریافت کند این محال است یا اینکه می‌توانیم بگوییم که در صورت عدم العله امتناع را دریافت می‌کند یعنی وجود علت، علت می‌شود برای وجوب او و برای وجود او، پس وجوب بالغیر می‌شود از ناحیه غیر، یا اینکه عدم العله علت می‌شود برای عدم او پس امتناع را از ناحیه عدم العله دریافت می‌کند، اما اینکه امکان را از ناحیه غیر دریافت کند این محال است. اینکه می‌گوییم که امکان را از ناحیه غیر دریافت کند خالی از این مسأله نیست که یا اینکه فی حد ذاته خودش ممکن است پس بنابراین تحصیل حاصل است یا اینکه واجب است این انقلاب است یا اینکه امتناع دارد که باز انقلاب در اینجا لازم می‌آید. پس بنابراین امکان بالغیر در هر حالی محال است می‌ماند یا واجب

بالغیر و یا واجب بالقیاس الی الغیر و یا امکان بالقیاس الی الغیر، بنابراین واجب الوجود از نقطه نظر اینکه این نسب انتزاعیه و اضافیه او یک جنبه تعلق به ممکنات دارد چون خالقیت، مخلوقیت را اقتضا می‌کند و مخلوقیت ممکن بذات است پس بنابراین اگر ما واجب الوجود را لحاظ کنیم در ارتباط با مخلوقات خود باید بگویم که واجب الوجود، ممکن بالقیاس الی الغیر است یعنی این اتصاف ذات به خالقیت اتصافش ضرورت ندارد چنانچه ممکنی در خارج باشد ذات متصف به خالقیت است اگر مخلوقی در خارج نباشد ذات متصف به خالقیت نیست. پس بنابراین ذات، سرگشته و حیران می‌ماند که آیا مخلوقی در خارج پیدا بشود تا اینکه لباس خالقیت را بپوشد.؟ اگر مخلوقی در خارج نباشد این برهنه و عریان از این وصف، حالا از وصف علم و قدرت و امثال ذلک نه، ولی از نقطه نظر خالقیت و از نقطه نظر رازقیت و از نقطه نظر افاضه و افاده و اینها منتظر است که ببیند مخلوق در خارج تحقق پیدا می‌کند یا نه، بنابراین حالت انتظار ذات را بالنسبه به

این صفت می‌گوییم امکان بالقیاس الی الغیر یعنی ذات در اتصافش به این وصف ضرورت ندارد، ممکن است این وصف بر ذات حمل بشود و ممکن است حمل نشود. در خارج مخلوقی باشد این وصف حمل می‌شود. مخلوقی نباشد این وصف خالقیت حمل نمی‌شود. پس بالقیاس به خارج ما این وصف را در نظر می‌گیریم این می‌شود امکان بالقیاس الی الغیر این اشکال اولی بود یعنی نقص اولی که وارد می‌شود بر این برهانی که واجب الوجود واجب است من جمیع الجهات.

سؤال: امکان بالقیاس الی الغیر چه فرقی دارد با امکان ذاتی؟ این خالقیت نسبت به خدا، ممکن است.

جواب: یک وقتی می‌گویم خود واجب الوجود فی حد ذاته ممکن است این حرف را اینها هم نمی‌زنند واجب الوجود.

سؤال: جنبه خالقیت، یعنی همچنانکه صفت علم برای من ممکن است همچنان صفت خالقیت برای خدا ممکن است هیچ فرقی ندارد در این جنبه این دو تا چه فرقی دارد با همدیگر؟

جواب: در آن جا بحث روی خود ذات است در امکان ذاتی می‌گوئیم وجودی برای یک ماهیتی این وجود یا ضرورت دارد یا ممکن است. بحث امکان ذاتی می‌رود در آنجا

سؤال: یک صفت برای یک ذات یا ممکن است یا ممکن نیست حالا این چه فرقی دارد این صفت در من باشد یا در خدا باشد هر دو یک نحو است امکان بودنش.

می‌خواهم بگویم این امکان، امکان بالقیاس الی الغیر با امکان به حسب ذاته نسبت به این صفت هیچ فرقی ندارد.

جواب: آن هم امکان بالقیاس الی الغیر همان عباره اخرای همان امکان ذاتی است برای خود شیء است. گرچه منظور ما از امکان ذاتی وجود نیست، وجود واجب برای ذات واجب ضرورت ازلیه دارد ولی در ترتب صفات بر این ذات واجب بحث در این است، این ممکن است چون اگر واجب بود این نیازی به خارج ندارد خود این ذات اقتضای وصف را می‌کند در حالی که ما می‌گوییم ذات مانده، اطل و

باطل و منتظر است ببیند که در خارج چه تحقق پیدا می‌کند اگر در خارج مخلوقی باشد این ذات هم خوشحال می‌شود پس ما خالق شده ایم. اگر در خارج مخلوقی نباشد این ذات توی سرش می‌زند که ای داد و بیداد که ما خالق نیستیم و رازق نیستیم. این را می‌گویند امکان بالقیاس الی الغیر که البته ابن سینا هم در اینجا به همین مطلب اشاره دارد. این اشکال اول، اشکال دوم اینکه ما ذات را بسیط می‌دانیم و حرکت را در ذات ممتنع می‌دانیم به جهت بساطت، حرکت، لازمه استعداد به فعلیت و قوه به فعلیت رسیدن است و چون ذات تام و تمام است استعداد در ذات معنا ندارد و ذات فعلیت محض است و فعلیت تامه است. فعلیت او فعلیت اطلاقیه است (و من حیث دون حیث) در آنجا معنا ندارد اگر ما قائل باشیم بر اینکه ذات دارای استعدادی است که می‌تواند آن استعداد را به فعلیت برساند قائل به نقص و جهل و نقاط خلل در ذات شده‌ایم و این مخالف با کمال و تمامیت حضرت حق است و بطلان این قضیه هم از ابْدَهِ بدهیات است و از آنجایی که موجودات مادی متدرج الحصول و تدریجی

الحصول هستند بنابراین ترتب وجود بر یک امر مادی که آن قابل برای صورت است و صورت را به خود می‌گیرد در یک زمانی دون زمانی اقتضا می‌کند که اوصاف انتزاعیه از این امور تدریجی الحصول خارجی بر ذات به دفعه واحده حمل نشود بلکه ذات در یک برهه‌ای دارای وصفی باشد و در برهه دیگر دارای آن وصف نباشد یا اینکه در یک برهه خالی از آن وصف خالقیت و رازقیت باشد و فردا متصف به آن وصف بشود. این اشکال دوم از تدریج پیدا می‌شود نه از امکان ذاتی که موجودات در خارج دارند پس این دو اشکال بایستی که از هم تفکیک پیدا بکنند. این اشکالات بود

سؤال: اشکال دوم به لحاظ نقص است؟

جواب: بله به لحاظ استعداد به فعل است

سؤال: نمی‌شود که ما تصور کنیم که آن شیء قبل از وجودش کمال نیست.

جواب: کدام.

سؤال: همان شیء که در خارج تحقق پیدا می‌کند. یعنی کمال بودنش بعد از وجودش است

جواب: اشکال ندارد.

سؤال: یعنی قبل از وجود کمال نیست

جواب: اشکال ندارد، صحیح است، کمال بر عدم که بار نمی‌شود. کمال بر وجود است ولی بحث این است که اتصاف حق به وصف خالقیت یا به وصف رازقیت.

سؤال: قبل از خالقیت کمال نیست.

جواب: پس بنابراین در یک برهه‌ای خداوند متعال یک وصف کمالی را ندارد

سؤال: نیست، ندارد

جواب: ندارد؛ ندارد دیگر فردا به او اضافه

سؤال: ندارد فرعِ بر این است که یک چیزی کمال باشد بگوییم ندارد پس یک چیزی کمال نباشد است این شیء که ساعت ده پیدا شد اگر ساعت پنج پیدا می‌شد نقص بود اصلا

جواب: همین را ما می‌گویم

این چه تصوری است وقتی که یک موجودی در خارج عین حسن است و عین کمال و عین بهاء است.

سؤال: مقتضا به زمان و مکان خاص یعنی اگر

در غیر آن زمان و مکان باشد نقص باشد

جواب: این از نقطه نظر انتساب کمال به نفس خود آن موجود، این حرف را شما می‌توانید بزنید یعنی این لیوان الان وقتی کامل است که در این زمان و در این برهه پیدا بشود اگر فرض کنید که طبق قاعده علل و معلولات و شرایط و زمان و مکان این لیوان دیروز پیدا می‌شد این نقص به حساب می‌آمد و چون نظام احسن اقتضا می‌کند که هر چیزی در جای خود تحقق پیدا کند پس این لیوان باید در روز دوشنبه در ساعت فلان در کارخانه بوجود بیاید

فرض کنید که او که هیچ جهت خللی ندارد چطور یک امری بعدا بر او بار می‌شود که این ترتب بعدی موجب کمال اوست ولی این قبلا اصلا این کمال را نداشته؛

سؤال: این کمال بودنش بر آن زمان.

جواب: این در یك برهه از زمان خالی از این کمال بوده است خداوند متعال الان در این مرتبه هشتادم از کمال است فردا می‌شود هشتاد و یك پس فردا می‌شود هشتاد و دو، پس بنابراین الان که در رتبه

هشتاد است الان دو مرحله نسبت به آن مرحله نقص دارد. نقصش را چکار می‌کنید. بالاخره این وصف آیا بر او اضافه می‌کند یا نمی‌کند اگر اضافه می‌کند پس نبودش نقص است یعنی در ذات خدا تدریج اصلا معنا ندارد این در اینجا اشکال وارد است. مرحوم آخوند در اینجا مطلبی را که بیان می‌کنند و آن اشکالی را که بر آن مسأله دیروز که بنا بر بعضی از مقررین که مطرح کردند نقل شد حالا ما آن اشکال را مطرح می‌کنیم تا اینکه به اصطلاح آن مسأله‌ای که بر این مترتب است آن را بعد از این بیاییم ذکر کنیم. ببینید جوابی که از این قضیه داده شده این است که امور انتزاعی به ماهیات اشیاء برمی‌گردد و ماهیات اشیاء اصلا در مدار هستی قابل برای طرح نیست تا اینکه ما بگوییم آیا وصف انتزاعی موجب کمال برای حق هست یا موجب کمال برای حق نیست. آنچه که در عالم اعتبار ارزش و نقطه مثبت تلقی می‌شود عبارت است از وجود ماهیات نه خود ماهیات به عبارت دیگر آنچه که الان من باب مثال به این بهاء داده می‌شود این چیزی است که من

الان در دست گرفته‌ام و این عبارت است از وجود خود لیوان این الان به این بهاء داده است اینکه الان فرض کنید که من بزنم توی کله یکی که کله‌اش می‌شکند ماهیت این لیوان نیست بلکه وزن اوست جسمیت اوست حالا من از جسمیت تعبیر به وجود آوردم غلط است چون جسم داخل در ماهیات است ولی به عبارت دیگر حتی اگر این لیوان ماهیتش تغییر پیدا کند باز کله طرف را می‌شکند اگر فرض کنید که این قبل از اینکه به این شکل بلور و صاف و شفاف در بیاید سنگ بود باز اگر می‌زدید توی سر یکی باز می‌شکست پس آنچه که در حساب ارزش و حساب میزان برای حسن قرار می گیرد وجود اشیا است که آنها معیار برای حسن و معیار برای سنجش هستند نه ماهیات، ماهیات مساوی الطرفین هستند نسبت به وجود و عدم و قابلیت ندارند اصلا ماهیات را که ما این انتزاع خالقیت از ماهیات بکنیم و بگوییم چون ماهیات ممکن بالذات هستند پس انتزاع وصف خالقیت از یك ممکن بالذات موجب می‌شود که

تعلقش بر مبدا اول که مبدا تعالی باشد موجب اتصاف حق به امکان بالقیاس الی الغیر را داشته باشد بلکه اولا بلا اول آنچه که در وعاء هستی موجب برای ارزش و بهاء است حقیقه الاشیاء است که وجودات تعلقی و وجودات ربطی و آن وجود نازله از منبأ فیض حضرت حق است آن مبدا منشا برای همه ارزشهاست. بناءًا علی هذا چون آن وجود ظلی مرتبط با علت خودش هست این ارتباط این وجود با علت اقتضا می‌کند که وجوب را از ناحیه علت برای خود دریافت کند ممکنات خارجی چون اینها متکی به علل خودشان هستند دیگر امکان بالغیر که محال است ندارند امکان بالقیاس الی الغیر که ممکن است ندارند بلکه اینها وجوب بالغیر دارند. هم وجوب بالغیر دارند، هم وجوب بالقیاس الی الغیر دارند. وجوب بالغیر دارند چون از ناحیه علت، وجود بر اینها افاضه می‌شود یعنی آن وجود نازله همان وجودش در مرتبه شدت، وجود علت است پس یك امر در خارج بیشتر نیست و آن علت است که آن علت تنازل پیدا می‌کند به معلولی که آن معلول می‌شود علت

برای معلول دیگر باز آن معلول می‌شود علت برای معلول پایینتر تا اینکه به عالم طبع و ماده برسد پس موجوداتی که در عالم طبع و ماده هست اینها معلول برای علت مافوق‌اند، مافوق معلول برای علت مافوق است تا به آن وجود بحت بسیط و اطلاقی برسد و چون آن وجود بحت و بسیط و اطلاقی واجب بالذات است پس بنابراین از نقطه نظر افاضه در جنبه علیت، موجب وجود می‌شود برای مراتب نازلتر این مراتب نازل حکم ظل و سایه و رشحه را دارد نسبت به آن سلسله علل مافوق خودش؛ پس همان طوری که علل مافوق خودش واجب است لاجرم باید معلول هم واجب باشد والا تخلف معلول از علت لازم می‌آید بناء علیهذا این ماهیتی که قبل از وجود در مقام تساوی الطرفینی بود و امکان ذاتی بر این ماهیت حمل می‌شد الان وجود این ماهیت نه خود ماهیت وجود این ماهیت واجب بالغیر شده است چرا؟ چون علت در او افاضه کرده، افاضه علت در این معلول، وجود را ایجاد کرده، ایجاد وجود یعنی وجوب آورده چون وجود

مساوی با وجوب است همان طوری که ذکر شد. پس الان این وجودی که در خارج هست گرچه این وجود از نقطه نظر ماهیتی که دارد امکان فقری را همیشه با خودش و امکان ذاتی را یدك می‌کشد ولی از ناحیه علت خواهی نخواهی این چاره‌ای جز تسلیم در برابر اراده و خواست علت ندارد. اینکه چاره و تسلیم جز در برابر خواست و اراده علت ندارد یعنی واجب بالغیر است واجب است و این وجوبش را از غیر دریافت کرده است خودش فی‌حدنفسه وجوبی نداشته است فقط امکان فقری داشته است. افتقاری داشته. پس این را ما می‌گوییم وجوب بالغیر این از یك نقطه نظر، از یك نقطه نظر می‌توانیم بگوییم که این شی‌ای که در خارج است این مخلوقات و مرزوقاتی که در خارج هستند وجوب باالقیاس الی الغیر دارند یعنی وقتی که ما آنها را مقایسه می‌کنیم با یك شی دیگر می‌بینیم باید اینها باشند وقتی که ما مقایسه می‌کنیم با علت می‌بینیم نمی‌شود علت باشد و اینها نباشند پس بالمقایسه با غیر به مقایسه با علت آیا اینها باز ممکن هستند یا واجبند؟

اینها دیگر باید واجب باشند علت در مقایسه با این آیا واجب است یا ممکن است این هم باید واجب باشد چون فرض ما این است که علت را با عنوان و با اتصاف با علیت لحاظ می‌کنیم نه علت را از نقطه نظر ذات بدون جهت اتصاف به علیت؛ اگر ما علت را از نقطه نظر ذات خودش بدون تعنون به عنوان علیت لحاظ کنیم این بحث در آنجا نمی‌آید. بحث در آنجایی است که ذاتی در مقام علیت بر آمده ذاتی در مقام اظهار و ابراز بر آمده در یك همچنین موقفی و در یك همچنین مرتبه ای آیا ممکن است معلول او که خواهی نخواهی مولد و متولد شده از اوست باشد اما این نسبت به معلولش ممکن باشد، ممکن باشد فرض کنید که معلول داشته باشد و ممکن باشد معلول نداشته باشد باز در اینجا اگر شما معلول خارجی را لحاظ می‌کنید حتما باید یك وجوب را به علتش عنایت کنید یك لوح تقدیر وجوب را باید به ناحیه علت شما عنایت کنید.

سؤال: به وجوب بالغیر

جواب: نه خیر به وجوب بالقیاس الی الغیر

علت که وجوب بالغیرش از ناحیه معلول نیست بالقیاس یعنی وقتی که شما معلولی را در خارج فرض می‌کنید این معلول برای این است اگر این معلول در خارج وجود دارد پس این حتما باید واجب باشد نمی‌شود که این ممکن باشد در حالتی که معلولش درخارج واجب باشد.

سؤال: چه منافاتی دارد چون وجوبیش فرع و متوقف به آن است پس اگر آن آمد این حتما می‌آید.

جواب: بله، حالا که ما فرض کردیم این است آیا می‌شود این ممکن باشد این واجب باشد؟ این که دیگر نمی‌شود پس این باید واجب باشد نه واجب، واجب ذاتی، واجب بالقیاس الی الغیر یعنی وقتی که ما مقایسه می‌کنیم با این اگر این وجود دارد پس واجب هم باید علت باشد والا تخلف علت از معلول می‌آید.

سؤال: از این آمد اگر من حیث ذاتش تصور کنیم آن ممکن است نسبت به آن.

جواب: کدام ذات.

سؤال: این وجوبش از اینه

جواب: وجودش از ناحیه این است پس آیا

ممکن است.

سؤال: خاص خودش این همچنان که این را نسبت به ذات این لحاظ کردیم این را هم نسبت به ذات او لحاظ می‌کنیم.

جواب: وجوب بالقیاس که منافاتی با امکان ذاتی ندارد.

سؤال: خود این علت نسبت به چیز دیگری بالاتر چون معلول است باز هم وجوب بالغیر است

جواب: حالا ما در علت اول صحبت می‌کنیم تا بعد در علت بعدی پیدا بشود در علت اول که خداوند متعال هست آیا خداوند متعال واجب بالقیاس الی الغیر است یا نه؟ نه، هست چرا؟ چون وقتی که ما معلول حق را در نظر می‌گیریم نمی‌شود معلول حق باشد ولی خود ذات حق نباشد پس اگر معلول در خارج باشد حتما باید این وجود حق متصف به وجوب باشد اگر متصف به امکان باشد یعنی فرض عدم بر این ذات صحیح است در حالتی که تخلف این معلول از علت لازم می‌آید این می‌شود واجب بالقیاس الی الغیر پس ما دو واجب داریم بلکه

سه واجب داریم. یک واجب داریم، واجب ذاتی، واجب ذاتی اختصاص به حضرت حق دارد این بحثش را می‌گذاریم کنار، یک واجب داریم واجب بالغیر است یعنی یک ذاتی وجودش را یا صفتش را از غیر دریافت کرده است قبل از وجودش یا قبل از اوصاف اضافه بر وجود قبل از او چیزی نبوده در خارج، عدم بوده، بعد از ناحیه علت، علت به او عنایت کرده سرش منت گذاشته بهش وجود داده به این ماهیت یا اوصاف کمالی وجود را به این داده پس الان این وجود برای او ضرورت دارد الان یعنی الان که وجود پیدا کرده است وجود برای او ضرورت دارد منتهی این ضرورت وجود برای او ضرورت استقلالی نیست بلکه ضرورت تبعی است و ضرورت تدلی به غیر است چون غیر بالای سرش است وجود برای او ضرورت دارد اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها اگر علت یک لحظه عنایتش را از معلول بردارد دیگر نه دیری می‌ماند و نه دیاری پس این ضرورت وجود الان برای این ذات متکی به غیر است چون علت بالای سرش است این وجود الان برای این ذات ضرورت دارد اگر علت برود کنار

این هم می‌شود عدم مطلق، این را می‌گویم وجوب بالغیر یعنی وجوبی را که الان کسب کرده و دارد با آن وجوب به عالم فخر می‌فروشد این وجوب از ناحیه غیر است این شخصی که الان دارد راه می‌رود این فرض کنید که پادویی که در کاروانسرا هست و دارد به این و آن دستور می‌دهد از ناحیه غیر است آن وزیری که الان دارد امر و نهی می‌کند و بالا و بیا و مملکت را به هم می‌ریزد و درست و راست می‌کند و فتق و رتق می‌کند این کارهایی که دارد می‌کند از ناحیه غیر است اگر همین جناب رئیس جمهور بیاید الان حکم عزلش را ثابت کند این آقای وزیر توی خانه می‌نشیند و بر سر خود می‌کوبد. پس بنابراین این افتخار همش ازناحیه رئیس جمهور دارد به او می‌رسد آن رئیس جمهور هم همین است اون هم تمام افتخارات و منم منمی که دارد این از ناحیه رهبری است رئیس جمهور را می‌تواند رهبر عزل کند؟

سؤال: از طریق مجلس شورای

جواب: بله مجلس شورا استیضاح و فلان بنی

صدر را این کار را کردند استیضاح کردند خب این هم از ناحیه غیر است خود آن رهبر هم از ناحیه مردم و این حرفها است، خود آن مردم هم از ناحیه یک تبدل اوضاع و ملکوتی و این حرفها وقتی که شما نگاه کنید می‌بینید که آقا همه این راهها به رُم ختم می‌شود تمام این بیا و برو و دنگ و فنگ و افتخار و اینها همه به آنجا می‌رسد تمام این باد و بودها همه بسته به اراده و مشیت حضرت عزرائیل است فرض کنید که اگر ایشان تعلق بگیرد. تِقّی می‌آید همه را بهم می‌ریزد اگر تعلق نگیرد مشیتش، می‌گوید خ حالا توی سر همدیگر بزنید عیب ندارد فعلا برای همدیگر فخر بفروشید فعلا کاریتان نداریم بجایش که می‌رسد همچین زیراب همه شما را می‌زنیم که نفهمید از کجا خوردید. این فخری که الان دارد این جناب وزیر می‌فروشد و بر همه امر و نهی و این حرفها، این فخر را از ناحیه غیر دریافت کرده، رئیس جمهور به ایشان این سمت را داده اگر این انتساب یک لحظه از میان برخیزد بین جناب وزیر و بین من بیچاره هیچ گونه تفاوتی نخواهد بود این وجوب بالغیر از این باب است که اصلا این ذات این وجوب

وجودی که الان برای او ثابت شده است این وجوبش متکی به غیر است ذاتا واجب نیست ذاتا بیچاره، ممکن بود ذاتا معدوم بود غیر آمده و به او وجود داده است و بواسطه وجود، وجوب داده است این را می‌گویم وجوب بالغیر. یک وجوب بالقیاس الی الغیر داریم یعنی ما اصلا کاری نداریم به اینکه آیا این از ناحیه غیر واجب شده وجود پیدا کرده از این نقطه نظر کاری نداریم یعنی وقتی که می‌خواهیم مقایسه کنیم یعنی یک وجودی که هست این وجود را مقایسه می‌کنیم با آن مسائلی که در دور او است یک وقت ما این کتاب را مقایسه می‌کنیم با این کتاب می‌گویم آیا این این کتاب در انتسابش با این کتاب واجب است؟ می‌بینیم نه، یعنی وجود این هیچ متوقف بر وجود این نیست این را یک صحافی و یک کارخانه آمده فرض کنید که من باب مثال کاغذش را درست کرده و بعد هم آمدند چاپ کردند توی مطبعه و چاپخانه، این هم یک کارخانه دیگری آمده فرض کنید که کاغذش را درست کرده و بعد هم توی مطبعه چاپ شده پس وجود این متوقف بر

این نیست از آن طرف وجود این هم متوقف بر این نیست پس چه نسبتی بین این دو است امکان بالقیاس الی الغیر است یعنی این ممکن است در قیاس با این، در قیاس با این که ممتنع نیست یعنی وجود این اگر وجود پیدا بکند وجود این که ممتنع نیست اگر هم این وجود پیدا بکند وجود او ضرورت ندارد پس وقتی که ممتنع و ضرورت رفت کنار می‌ماند امکان پس این ممکن الوجود است در قیاس به کتاب دیگر، این ممکن الوجود است در قیاس به این، این می‌شود امکان بالقیاس الی الغیر، یک وجوب بالقیاس الی الغیر داریم یعنی وقتی یک شی‌ای را در مقایسه با شی دیگر ما می‌سنجیم می‌بینیم حتما باید باشد معلول را در مقایسه با علت می‌سنجیم می‌بینیم باید باشد زید را در مقایسه با عمرو که پدرش هست می‌سنجیم می‌بینیم زید حتما باید باشد الان زیدی که در خارج وجود دارد. نه اینکه عمر که با یک زنی با یک دختری ازدواج کرده هنوز بچه به دنیا نیامده، اینها همه امکان بالقیاس به اولاد دارند اما حالا اگر این اولاد بوجود آمد در عرصه وجود پا گذاشت در اینجا این زید در مقایسه

با عمرو وجوب بالقیاس الی الغیر دارد چرا؟ چون نمی‌شود که عمرو باشد و زید نباشد الان که هست قبلا امکان بالقیاس الی الغیر داشت ولی الان که وجود پیدا کرده الان شده واجب بالقیاس الی الغیر چون عمرو است زید هست و چون زید هست ما کشف می‌کنیم پس عمرو هم باید باشد این می‌شود واجب بالقیاس بالقیاس همان که علت و معلولیت دارند.